

Readings and Prayers Easter 6 Year C

<p>Collect God our redeemer, you have delivered us from the power of darkness and brought us into the kingdom of your Son: grant, that as by his death he has recalled us to life, so by his continual presence in us he may raise us to eternal joy; through Jesus Christ your Son our Lord, who is alive and reigns with you, in the unity of the Holy Spirit, one God, now and for ever.</p>	<p>دعای شروع مراسم خداوند ای آمرزنده ما، ما را از تاریکی رها ساختی و ما را به فرمانروایی فرزندت آوردی: ما را یاری کردی که با مرگش ما را به حیات فرا خواند، چنان که با حضور پیوسته اش درونمان، ما را متعالی سازد به سرور ابدی؛ بواسطه فرزندت و خداوند ما عیسی مسیح، کسی که زنده است و با تو حکومت می کند، در وحدت روح القدس، خدایی یکتا، تا ابدالابد.</p>
<p>FIRST READING Acts 16.9-15 During the night Paul had a vision: there stood a man of Macedonia pleading with him and saying, 'Come over to Macedonia and help us.' When he had seen the vision, we immediately tried to cross over to Macedonia, being convinced that God had called us to proclaim the good news to them. We set sail from Troas and took a straight course to Samothrace, the following day to Neapolis, and from there to Philippi, which is a leading city of the district of Macedonia and a Roman colony. We remained in this city for some days. On the sabbath day we went outside the gate by the river, where we supposed there was a place of prayer; and we sat down and spoke to the women who had gathered there. A certain woman named Lydia, a worshipper of God, was listening to us; she was from the city of Thyatira and a dealer in purple cloth. The Lord opened her heart to listen eagerly to what was said by Paul. When she and her household were baptized, she urged us, saying, 'If you have judged me to be faithful to the Lord, come and stay at my home.' And she prevailed upon us.</p>	<p>اعمال رسولان. ۱۶. ۹-۱۵ همان شب پولس رؤیایی دید. در این رؤیا شخصی را در مقدونیه یونان دید که به او التماس می کند و می گوید: "به اینجا بیا و ما را کمک کن." پس چون این رؤیا را دید، مطمئن شدیم که خداوند ما را خوانده است تا پیغام انجیل را در مقدونیه نیز اعلام کنیم. از اینرو بی درنگ عازم آنجا شدیم. بنابراین، در ترواس سوار قایق شدیم و مستقیم به ساموتراکی رفتیم. روز بعد از آنجا رهسپار نیاپولیس شدیم. و سرانجام به فیلیپی رسیدیم که یکی از شهرهای مستعمره روم و داخل مرز مقدونیه بود. چند روز در آنجا ماندیم. روز شنبه که برای بهبود روز استراحت و عبادت بود، از شهر بیرون رفتیم تا به ساحل رودخانه رسیدیم، چون شنیدیم که در آنجا عده ای برای دعا دور هم جمع می شوند. در آنجا کلام خدا را به زنانی که گرد آمده بودند، تعلیم دادیم. یکی از این زنان لیدی نام داشت. او فروشنده پارچه های ارغوانی و اهل طیاتیرا و زنی خداپرست بود. همانطور که او به ما گوش می داد، خداوند دل او را باز کرد بطوری که هر چه پولس می گفت می پذیرفت. او با تمام اعضای خانواده اش غسل تعمید گرفت و خواهش کرد که مهمان او باشیم و گفت: "اگر قبول دارید که من به خداوند ایمان واقعی دارم، پس بیاوید مهمان من باشید." آنقدر اصرار نمود تا سرانجام قبول کردیم.</p>
<p>Psalms 67 God be gracious to us and bless us and make his face to shine upon us, That your way may be known upon earth, your saving power among all nations. Let the peoples praise you, O God; let all the peoples praise you. O let the nations rejoice and be glad, for you will judge the peoples righteously and govern the nations upon earth. Let the peoples praise you, O God; let all the peoples praise you. Then shall the earth bring forth her increase, and God, our own God, will bless us. God will bless us, and all the ends of the earth shall fear him.</p>	<p>مزامیر ۹۶ خدایا، بر ما رحم کن و ما را برکت ده و نور روی خود را بر ما بتابان، تا بوسیله ما اراده تو در جهان شناخته شود و خیر خوش نجات تو به همه مردم روی زمین برسد. خدایا، باشد که همه مردم تو را ستایش کنند؛ باشد که همه قومه تو را سپاس گویند! همه قومه شاد شده، سرود خواهند خواند، زیرا تو از روی عدل و انصاف مردم را داوری می کنی و آنها را هدایت می نمایی. خدایا، باشد که همه مردم تو را ستایش کنند؛ باشد که همه قومه تو را سپاس گویند! آنگاه زمین محصول خود را تولید خواهد کرد و تو ما را برکت خواهی داد و همه مردم جهان به تو احترام خواهند گذاشت.</p>
<p>Revelation 21: 10, 22 – 22 :5 And in the spirit he carried me away to a great, high mountain and showed me the holy city Jerusalem coming down out of heaven from God. I saw no temple in the city, for its temple is the Lord God the Almighty and the Lamb. And the city has no need of sun or moon to shine on it, for the glory of God is its light, and its lamp is the Lamb.</p>	<p>مکاشفه ی یوحنا ۲۱. سپس در یک رؤیا، مرا به قله کوه بلندی برد. از آنجا، شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از جانب خدا از آسمان پایین می آمد در شهر هیچ عبادتگاهی دیده نمی شد، زیرا خدای توانا و "بزه" را همه جا بدون هیچ واسطه ای پرستش می کردند. این شهر احتیاجی به نور خورشید و ماه نداشت، چون شکوه و جلال خدا و "بزه" شهر را روشن می ساخت. نورش قومه های زمین را نیز نورانی می کرد، و پادشاهان دنیا می آمدند و جلال خود را نثار آن می کردند.</p>

<p>The nations will walk by its light, and the kings of the earth will bring their glory into it. Its gates will never be shut by day—and there will be no night there. People will bring into it the glory and the honour of the nations. But nothing unclean will enter it, nor anyone who practises abomination or falsehood, but only those who are written in the Lamb’s book of life. Then the angel showed me the river of the water of life, bright as crystal, flowing from the throne of God and of the Lamb through the middle of the street of the city. On either side of the river is the tree of life with its twelve kinds of fruit and it produces its fruit each month; and the leaves of the tree are for the healing of the nations. Nothing accursed will be found there any more. But the throne of God and of the Lamb will be in it, and his servants will worship him; they will see his face, and his name will be on their foreheads. And there will be no more night; they need no light of lamp or sun, for the Lord God will be their light, and they will reign for ever and ever.</p>	<p>دروازه‌های شهر هرگز بسته نمی‌شود، چون در آنجا همیشه روز است و شبی وجود ندارد! عزت و جلال و افتخار تمام قوماها به آن وارد می‌شود. هیچ بدی یا شخص نادرست و فاسد اجازه ورود به آنجا را ندارد. این شهر فقط جای کسانی است که نامشان در کتاب حیات "برّه" نوشته شده باشد. آنگاه رودخانه آب حیات را به من نشان داد که مثل بلور، صاف و زلال بود. رودخانه از تخت خدا و "برّه" جاری می‌شد، و از وسط جاده اصلی می‌گذشت. دو طرف رودخانه، درختان حیات قرار داشت که سالی دوازده بار میوه می‌دادند یعنی هر ماه یک نوع میوه تازه. برگهایش نیز شفا بخش بود و برای درمان قوماها بکار می‌رفت. در شهر چیزی بدی یافت نخواهد شد، چون تخت خدا و "برّه" در آنجاست. خدمتگزاران خدا، او را پرستش خواهند کرد، و رویش را خواهند دید و نامش روی پیشانی‌شان نوشته خواهد بود. در آنجا دیگر شب نخواهد بود. احتیاجی هم به چراغ و خورشید نخواهد بود، چون خداوند بزرگ نور ایشان خواهد بود و ایشان تا ابد سلطنت خواهند کرد.</p>
<p>GOSPEL READING John 5: 1-9 After this there was a festival of the Jews, and Jesus went up to Jerusalem. Now in Jerusalem by the Sheep Gate there is a pool, called in Hebrew Beth-zatha, which has five porticoes. In these lay many invalids—blind, lame, and paralysed. One man was there who had been ill for thirty-eight years. When Jesus saw him lying there and knew that he had been there a long time, he said to him, 'Do you want to be made well?' The sick man answered him, 'Sir, I have no one to put me into the pool when the water is stirred up; and while I am making my way, someone else steps down ahead of me.' Jesus said to him, 'Stand up, take your mat and walk.' At once the man was made well, and he took up his mat and began to walk. Now that day was a Sabbath.</p>	<p>انجیل یوحنا ۵. ۱-۹ پس از مدتی، عیسی به اورشلیم بازگشت تا در مراسم یکی از اعیاد یهود شرکت کند. داخل شهر، نزدیک دروازه‌ای به نام "دروازه گوسفند"، استخری بود به نام "بیت‌حسدا"، با پنج سکوی سرپوشیده در اطرافش. در آنجا دسته‌دسته بیماران کور و لنگ و افلیج بر روی زمین دراز کشیده بودند و منتظر بودند آب استخر تکان بخورد. (زیرا معتقد بودند که هر چند وقت یکبار، فرشته‌ای از آسمان می‌آید و آب استخر را تکان می‌دهد و اولین کسی که داخل استخر شود، شفا می‌یابد.) یکی از بیمارانی که در آنجا بود، مردی بود که سی و هشت سال تمام زمینگیر بود. وقتی عیسی او را دید و پی برد که بیماری‌اش طول کشیده است، پرسید: "می‌خواهی شفا بیایی؟" بیمار جواب داد: "دیگر رمقی در بدنم نمانده است. کسی را نیز ندارم که وقتی آب تکان می‌خورد، مرا در استخر بیندازد. تا می‌آیم بخود حرکتی بدهم، می‌بینم که قبل از من، دیگری داخل آب شده است." عیسی به او فرمود: "برخیز، بستر را جمع کن و به خانه برو!" همان لحظه بیمار شفا یافت و بستر خود را جمع کرد و به راه افتاد. ولی آن روز که عیسی این معجزه را کرد، شنبه، روز استراحت یهودیان بود.</p>
<p>Prayer after Communion God our Father, whose Son Jesus Christ gives the water of eternal life: may we thirst for you, the spring of life and source of goodness, through him who is alive and reigns, now and for ever.</p>	<p>دعای پس از عشاء ربانی ای خدای پدر، کسی که فرزندش عیسی مسیح به ما آب حیات داد: باشد که عطش تو را داشته باشیم، ای سرچشمه حیات و منشاء نیکوییها، بواسطه او که زنده است و حکومت می‌کند با تو، تا ابدالابد</p>

A reading from the Acts of the Apostles

During the night Paul had a vision: there stood a man of Macedonia pleading with him and saying, 'Come over to Macedonia and help us.' When he had seen the vision, we immediately tried to cross over to Macedonia, being convinced that God had called us to proclaim the good news to them. We set sail from Troas and took a straight course to Samothrace, the following day to Neapolis, and from there to Philippi, which is a leading city of the district of Macedonia and a Roman colony. We remained in this city for some days. On the Sabbath day we went outside the gate by the river, where we supposed there was a place of prayer; and we sat down and spoke to the women who had gathered there. A certain woman named Lydia, a worshipper of God, was listening to us; she was from the city of Thyatira and a dealer in purple cloth. The Lord opened her heart to listen eagerly to what was said by Paul. When she and her household were baptized, she urged us, saying, 'If you have judged me to be faithful to the Lord, come and stay at my home.' And she prevailed upon us.

همان شب پولس رؤیایی دید. در این رؤیا شخصی را در مقدونیه یونان دید که به او التماس می‌کند و می‌گوید: "به اینجا بیا و ما را کمک کن." پس چون این رؤیا را دید، مطمئن شدیم که خداوند ما را خوانده است تا پیغام انجیل را در مقدونیه نیز اعلام کنیم. از اینرو بی‌درنگ عازم آنجا شدیم. بنابراین، در تروآس سوار قایق شدیم و مستقیم به ساموتراکی رفتیم. روز بعد از آنجا رهسپار نیاپولیس شدیم. و سرانجام به فیلیپی رسیدیم که یکی از شهرهای مستعمره روم و داخل مرز مقدونیه بود. چند روز در آنجا ماندیم. روز شنبه که برای یهود روز استراحت و عبادت بود، از شهر بیرون رفتیم تا به ساحل رودخانه رسیدیم، چون شنیدیم که در آنجا عده‌ای برای دعا دور هم جمع می‌شوند. در آنجا کلام خدا را به زنانی که گرد آمده بودند، تعلیم دادیم. یکی از این زنان لیدییه نام داشت. او فروشنده پارچه‌های ارغوانی و اهل طیاتیرا و زنی خداپرست بود. همانطور که او به ما گوش می‌داد، خداوند دل او را باز کرد بطوری که هر چه پولس می‌گفت می‌پذیرفت. او با تمام اعضای خانواده‌اش غسل تعمید گرفت و خواهش کرد که مهمان او باشیم و گفت: "اگر قبول دارید که من به خداوند ایمان واقعی دارم، پس بیایید مهمان من باشید." آنقدر اصرار نمود تا سرانجام قبول کردیم.

This is the word of the Lord

Thanks be to God

A reading from the book of Revelation

And in the spirit he carried me away to a great, high mountain and showed me the holy city Jerusalem coming down out of heaven from God.

I saw no temple in the city,
for its temple is the Lord God the Almighty and the Lamb.
And the city has no need of sun or moon to shine on it,
for the glory of God is its light, and its lamp is the Lamb.
The nations will walk by its light,
and the kings of the earth will bring their glory into it.
Its gates will never be shut by day—and there will be no night there.
People will bring into it the glory and the honour of the nations.
But nothing unclean will enter it,
nor anyone who practises abomination or falsehood,
but only those who are written in the Lamb's book of life.
Then the angel showed me the river of the water of life, bright as crystal,
flowing from the throne of God and of the Lamb
through the middle of the street of the city.
On either side of the river is the tree of life with its twelve kinds of fruit
and it produces its fruit each month;
and the leaves of the tree are for the healing of the nations.
Nothing accursed will be found there any more.
But the throne of God and of the Lamb will be in it,
and his servants will worship him;
they will see his face, and his name will be on their foreheads.
And there will be no more night;
they need no light of lamp or sun,
for the Lord God will be their light,
and they will reign for ever and ever.

This is the word of the Lord

Thanks be to God

READINGS EASTER 6

GOSPEL READING John 5: 1-9

The Lord be with you.

And also with you.

Hear the Gospel of our Lord Jesus Christ according to John

Glory to you, O Lord.

After this there was a festival of the Jews, and Jesus went up to Jerusalem.

Now in Jerusalem by the Sheep Gate there is a pool,
called in Hebrew Beth-zatha, which has five porticoes.

In these lay many invalids—blind, lame, and paralysed.
One man was there who had been ill for thirty-eight years.

When Jesus saw him lying there and knew that he had been there a long
time, he said to him,
'Do you want to be made well?'

The sick man answered him,
'Sir, I have no one to put me into the pool when the water is stirred up;
and while I am making my way, someone else steps down ahead of me.'
Jesus said to him, 'Stand up, take your mat and walk.'

At once the man was made well,
and he took up his mat and began to walk.

Now that day was a Sabbath.

At the end:

This is the Gospel of the Lord.

Praise to you, O Christ.